

کنکاشی در آثار باشکوه هدایت

آیدا مرادی آهنی

جهان تاریک بودی جاودانه !
خردمندی نیایی شادمانه !

اگر غم را چو آتش دود بودی ،
درین گیتی سراسر گر بگردی
« ابوالحسن بلخی »

بحث درباره هدایت و آثار او کاری است که نمی‌توان سرسری انگاشت. هدایت ؛ هدایت محبوب و مردم‌گریز کسی که به ندرت با دیگران می‌جوشید و جز ندک دوستانی برگزیده کسی را به خود راه نمی‌داد. نمی‌خواست که از او سخن بگویند و از تظاهرات عمومی فراری بود. تحقیق و تفحص بر آثار چنین نویسنده‌ای به منزله وظیفه‌ای است که در قبال یکی از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر و پر استعدادترین گشاینده راه تازه نثر معاصر ایران ادا می‌شود. کما این که هر روز که می‌گذرد نفوذ رو به گسترش او و آثار بی‌مثالش را شاهدیم. چاپ آثار او نه تنها در ایران بلکه در اقصی نقاط دنیا که دستی در ادبیات دارند



، ریشه دوانیده و رشد می کند .

هدایت فرانسه را خوب می شناخت. در فرانسه نیمچه تحصیلاتی کرد. با ادبیات این کشور آشنا بود و چندین اثر خود را همچون «Sampingue» (سامپینگه) ، « Lunatique » (هوس باز) ، « I.a Magie en Perse » به فرانسه نوشته بود . سرانجام نیز برای پایان دادن به ملودی یکنواخت زندگی به فرانسه بازگشت . مردم فرانسه نیز او را قدر می نهند . «رژه لسکو» ترجمه زیبایی از بوف کور را تحت عنوان : « La Chouette Aveugle » انتشار داد . « نسان مونتی » که نوشته جالبی درباره زندگی و آثار هدایت دارد ، دو داستان دیگر او را در تهران ترجمه و چاپ کرد . از همان زمان نیز مقاله هایی در روزنامه های ادبی هفتگی پاریس در مورد بوف کور و دیگر آثار هدایت انتشار یافت. آثار هدایت ؛ آثاری متنوع و متضاد . آثاری گاه غم انگیز و گاه خنده دار . گاهی شرح حوادثی واقعی و حقیقی است و گاهی افسانه آمیز و عجیب . اما پیوسته مفتون می سازد و همیشه فرزند نبوغ ایرانی است . در این آثار اندک اما گوناگون داستان هایی کوتاه مشاهده می شود که همگی به دقت تنظیم شده و با نکته ای برجسته پایان می یابند . در آن زمان داستان کوتاه در ادبیات ایران ، نوع تازه ای به شمار می رفت و صد البته که هدایت بنیان گذار این نوع در ادبیات فارسی شمرده نمی شود . « جمالزاده » با کتاب « یکی بود و یکی نبود » خود آغازگر این راه است . اما بی شک کسی که این نوع ادبی را به قدر کافی وسعت بخشید و بنیان گذار انقلابی نوین در این عرصه بود ، صادق هدایت است .

به جز داستان های کوتاه ، آثار دیگری نیز از هدایت باقی مانده که گوناگونی آن ها نشانه تنوع اندیشه ها و استعداد های اوست . نمایشنامه هایی غم انگیز همچون : « پروین دختر ساسان » و « مازیار » و نمایشنامه خیالی و فکاهی « افسانه آفرینش » از این دسته اند . همچنین «وغوغ ساهاب» کتابی که وی با همکاری « مسعود فرزاد » و با امضای « یاجوج و ماجوج » منتشر ساخت ، یا « ولنگاری » که دو مجموعه هزل آمیز او هستند . در قسمت هایی از این دو اثر مقلدان ناپخته سبک قدما ضمن قضیه (غزیه) هایی مضحک و هجو آمیز و با جملات عربی مغلوط و آشفته به شدت به سخره گرفته شده اند . آثاری مانند : « انسان و حیوان » ، « فواید گیاه خواری » و تحقیقات بسیار جالب او درباره « عمر خیام » ، حماسه عشقی « ویس و رامین » (تریستان و ایزوت) و « کافکا » (نویسنده چک) حاصل مطالعات بسیار ارزشمند او می باشند . ترجمه هایی از زبان فرانسه و متون کهن پهلوی ، سفرنامه « اصفهان نصف جهان » ، تحقیقاتی درباره فولکلور و مجموعه ای از ترانه های عامیانه همه و همه بر این دلالت می کنند که وی سرتاسر سرزمین ادبی وجود خود را سیراب کرده است .

در رسم نموداری برای آثار هدایت درمی یابیم که این آثار نه تنها از نظر شکلی بلکه از لحاظ فکری نیز با یکدیگر متفاوت اند . ژیلبر لازار « نویسنده و محقق فرانسوی در

این زمینه گفته است : « چه فاصله درازی است بین فضای منحوس و خفه کننده و نومیدانه « بوف کور » و هزل نشاط آوری که بر سایر نوشته ها حکومت می کند؛ در میان اقدام به خودکشی و آن توجه دقیقی که نسبت به همه مظاهر زندگی وجود دارد . اما می توان گفت که این تباین سطحی است و آنچه مسلم است ، شخصیت توانای نویسنده وحدت لازم را به همه این آثار می بخشد چنان که اغلب تلخی و مرارت از خلال هزل و شوخی آشکار است و در اغلب جاها قیافه زندگی برای این نقاشی شده است که نشان داده شود به زیستن نمی رزد . آیا صفت هر نویسنده بزرگ این نیست که آثارش گویاتر از بحث ها و اظهار عقیده های اوست؟ به نظر من آثار هدایت در بیشتر موارد از چیز های دیگری سخن می گوید تا از اضطراب و فنا . گویی در میان دو قطب در نوسان است : یکی سایه و دیگری روشنایی . اما روشنایی آن پیوسته دور و کدر است به طوری که می توان عنوان سایه روشن را که هدایت به یکی از مجموعه داستان های خود داده است به مجموعه این آثار داد . »



بوف کور را در نظر بگیریم . آیا می توان آن را خلاصه یا تعریف کرد؟ نه ، چنین کاری بسیار دشوار است . این سرگذشت سورئال و خیالی که سراپا ایهام و تموجات روحی است به هیچ وجه خلاصه شدنی نیست . حتی هنگامی که خواننده در درون خود . آن را برای خودش تشریح می کند پیوسته به علامت سوال یا تعجب می رسد . به عقب باز می گردد ، چیزی جدید می یابد . اما علامت ها پیوسته با او همراه اند . آری ، خواننده می خواهد بداند که این داستان یا بهتر بگوییم این دو داستان حلزونی در هم فرو رفته در کجا و چه وقت اتفاق می افتد ؟ این قهرمان اسرارآمیز و تنها کیست که با تغییر شکل ، زندگی پیشین خود را از سر می گیرد؟ کیست این موجود درون گرای بیرون شده؟ این عاشق زوال اما فنا ناپذیر ، که چون جغدی روی شانه خودش نشسته و ناله می کند ! چیستند این نشانه ها که نویسنده همچون علائم نقشه گنج بر جا گذاشته و رفته است ؟ در تمام لحظاتی

که خواننده با این سوال ها درگیر است ، نویسنده او را با فضایی کابوس مانند احاطه کرده است . بغلی شرابی کهنه و سوغات هند که بعدها شرابی زهر آلود است . پیرمردی پست و بی مقدار که در بدترین شرایط قهرمان داستان ، چون کاریکاتور زندگی بر او ظاهر می گردد ؛ تا جایی که فاسق محبوبش می شود . گزلیک دسته استخوانی که هر وقت به دست یکی از کاراکتر های داستان می افتد . درخت سرو ، گل نیلوفر کبود و ترانه : « بیا بریم تا می خوریم شراب منک ری خوریم » همه و همه عناصری هستند از فضایی

بی زمان و نامعلوم . فضایی که با تمام شکنجه‌های وحشت زا همچنان بستر قهرمان داستان است و وی را از آن گریزی نیست . بنابر این با توجه به قطب‌های تعریف شده «لازار» بر آثار هدایت ؛ بوف کور در قطب سایه مجموعه آثار او قرار دارد . آری این است سمفونی پر هیاهوی نابغه ایرانی . نویسنده‌ای که بدون نت‌ها آهنگی خلق کرد ، تا نسل‌ها به آن ببالند و این سرود ملی را ابتدای هر سخن زمزمه کنند .

بوف کور اشارتی است کوتاه به سرنوشت میهن همچون خلای هدایت . لکاته‌ای که همچون مادر میهن با همه خوابید ، به جز یار که در یکی از اتاق‌های خانه او می‌پوسید و پریشان کچه‌ها می‌شد . هدایت اثری ناسیونالیست را در قابی سورئال به دنیا عرضه کرد و این خود هنری است بس بزرگ که همواره جاودان خواهد ماند . مردم گریزی قهرمان بوف کور همان مردم گریزی قهرمان «تاریکخانه» است . مردی که مدینه فاضله خود را آن‌طور که دلش می‌خواهد - نه آن‌طور که می‌گویند - به دور از هر غریبه‌ای خلق می‌کند . مردی که در «زنده به گور» همین مدینه فاضله ، همین جهان رویا هایش را در عدم می‌بیند . و سرانجام مردی که در «بن بست» دل به نیستی می‌سپارد . در همه این آثار ، زندگی زندان است ، خلا است ، عشق با آن که خواستنی است ، نجات نمی‌دهد و سعادت سربایی بیش نیست . هدایت و زبان او را زمانی احساس می‌کنیم که این افکار روشن و صریح را از آثارش در یابیم . «لازار» در این زمینه گفته است : «بی شک در وجود هدایت نوعی «لذت از مرارت» یا «لذت اندوه زده» وجود دارد . همچنین باید مزاج عصبی او را به حساب آورد که در همان سال‌های جوانی برای نخستین بار دست به خود کشی زد . اما تنها همین نکته برای تحلیل آثار هدایت و استقبالی که از او شده و می‌شود کافی نیست . برای این نومی‌دی که در بوف کور به صورت‌های مختلف ، نامحسوس ، مشخص ، شامل بر همه چیز و یا برتر از حدود زمان یا مکان وجود دارد ، آیا بهتر نیست که ریشه‌ای در میان سرخوردگی‌های عادی زندگی او پیدا کنیم ؟» در این که هدایت خود و جوانان روشنفکر نسل خود را تنها می‌دیده شکی نیست . اما این همه آن چیزی که وی در تمام عمر کوتاه و پر ارزشش دغدغه آن را داشته است ، نبود . عشق به سرزمین و فرهنگ و مردم ایران و شکافتن زخم‌های عمیق و همیشگی آن‌ها ؛ بخش مهمی از آثار او را تحت پوشش قرار می‌دهند . در چندی از این آثار ، تخیل نویسنده است که جادو می‌کند و ما را در قعر افسانه‌ای چون پدران آدم رها می‌کند . همین تخیل قوی او است که در داستان «آفرینگان» (یا آفرینگان : یک رشته از نماز های زرتشتی ، دعای نیک) ما را به شهری



متعلق به چهار هزار سال پیش از میلاد می‌برد؛ به میان ارواحی‌ها که بنا به رسوم آئین پاک اجدادیمان اجسادشان را در « استودن » هایی می‌گذاشتند که نظیرشان هنوز هم در حوالی ری وجود دارد. در تخیل نویسنده غرق می‌شویم خودمان را به دست افکار او می‌دهیم تا جایی که در پایان داستان با ارواح او یکی شده و خود را از یکی آن‌ها می‌دانیم. ما نیز مانند آن‌ها اجسادمان را در « استودن » هایی می‌بینیم که نظیرشان هنوز هم در حوالی ری وجود دارد.

قهرمان‌های داستان‌های هدایت از میان همه طبقات جامعه انتخاب شده‌اند. روستاییان در « زنی که مردش را گم کرد »، لوطی‌ها در « داش آکل »، دکان داران، حاجیان، روحانیان تا کارگران که در داستان « فردا » ظاهر می‌شوند، هر یک داستانی را به خود



اختصاص می‌دهند. هدایت در « شب‌های ورامین » خانواده‌ای ملاک متوسط را درگیر داستانی زیبا می‌کند و در « مردی که نفسش را کشت » تلاش‌های معلمی را برای رسیدن به وارستگی یک صوفی کامل به تصویر می‌کشد. اما سرنوشتی که برای قهرمانان این داستان‌ها رقم می‌زند اغلب غم‌انگیز و گریزناپذیر است. در انتهای « داش آکل »، لوطی‌ای ناکام بر جا می‌ماند. در داستان « فردا » کارگر حروف‌چینی در اعتصابی کشته می‌شود. در « آبیچی خانم » خر مقدسی خود را از زندگی می‌رهاند. داستان « گرداب » تصویر پسر بچه‌ای با پیراهن ژنده در کنج خانه‌ای محقر در یکی از کوچه‌های تهران را عرضه می‌کند که بسیار دردآور است. « علویه خانم » با آن همه آهن و تولوپش در پایان نماد مومنه‌ای است. بدبخت که با مذهب و خرافات خانواده‌ای مشکوک را به دنبال

می‌کشد. «دون ژوان کرج» نشان‌دهنده کوتاه‌نظری نسل مقلد جامعه است. اما در عین حال هزلی دردناک در اکثر این داستان‌ها احساس می‌شود. در داستانی مانند «حاجی مراد» انتقاد از حجاب زن با هزلی ظریف بیان می‌شود. گاه نیز این هزل‌ها شدیدتر و در همین راستا انتقادهای تلخ‌تر و عمیق‌ترند. «حاجی آقا» داستان مردی متظاهر، جاه‌طلب، ریاکار و در عین حال شهوتران و ترسو در قالبی کاملاً کمدی است. در بعضی از نوشته‌های هدایت این هزل به شیوه‌ای استادانه در خدمت عقاید anti_Semit او می‌آید و دو قضیه (غزیه) «چگونه یزغل متمول شد» و «آقا بالا و اولاده کمپانی لیمیتد» را رقم می‌زنند.

روی هم رفته داستان‌ها صحنه خیمه شب بازی‌ای را می‌مانند که در آن کاراکترها با لباس، محیط، آداب و رسوم و خلق مزاج‌های شان به زبان خود، رنج‌ها، شادی‌ها، امیدها، سرخوردگی‌ها و فلسفه زندگی‌شان را بی‌واسطه بیان می‌کنند. و اما در پشت صحنه، دست توانای هدایت گرداننده متبحر این عروسک‌ها است. برای رسیدن به نتیجه‌ای درباره آثار صادق هدایت، باید درباره زبان و سبک او هم سخنی گفته شود. او اطلاعات وسیعی درباره زبان فارسی داشت. ادبیات کهن را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که چگونه باید از آن در خدمت ادبیات نوین بهره بگیرد. مهارت وی در به کارگیری زبان در قسمت گفتگوها است که جلوه می‌کند. این گفتگوها به قدری طبیعی است که گویی آن‌ها را عیناً هنگام وقوع حادثه یادداشت کرده است. عبارات عامیانه و ضرب‌المثل‌ها ابزاری دیگر جهت خلق چنین آثاری از او می‌باشند که به وفور نیز در آثار وی دیده می‌شوند. درست است، هدایت بانی سبک تازه‌ای نیست. قبل از او می‌توان به «چرند و پرند» دهخدا یا داستان‌های جمالزاده اشاره کرد اما هیچ نویسنده‌ای همچون او این گونه به فرهنگ توده ادای دین نکرد. تا حدی که بی‌اغراق می‌توان او را احیاء کننده فولکلور ایران دانست. و شاید همین امر است که ترجمه آثار او را دشوار می‌کند. به عنوان مثال داستانی مانند «علویه خانم» که سرتاسر آکنده از ضرب‌المثل و اصطلاحات عامیانه است را به راحتی نمی‌توان به زبان دیگر ترجمه کرد.

حال باید به یک جمع‌بندی کلی در مورد اهمیت عظیم آثار صادق هدایت رسید. کنجکاوای دامنه‌دار در مورد هر کس و هر چیز، اراده‌ای کم‌نظیر، قدرت مشاهده، مخیله مستعد و حتی آماده برای تخیلات عجیب، مطالعاتی وسیع در فرهنگ و زبان فارسی و اروپایی، حساسیتی دقیق و رنجی مداوم در هدایت، همگی دست به هم دادند تا وی آثار ملی میهنی را با تمام شکوهش به دنیا عرضه کند. باشد که گرامی بدراریم‌شان.